

رابط دیگری که از سوی سماکیس، کارشناس اطلاعاتی سفارت آمریکا مورد تأکید قرار می‌گیرد، فیروز بهرام پور، معاون رئیس دانشگاه تهران است که به نظر کارشناس سفارت می‌تواند جای خالی اطلاعات واقعی سفارت درباره دانشگاه تهران را پر کند. سماکیس درباره بهرام پور می‌نویسد:



**شروه‌های نفوذ فرهنگی به روایت استاد لانه جاسوسی**

## عطش مأموران اطلاعاتی آمریکا برای نفوذ در دانشگاه تهران



دکتر فیروز بهرام پور:

«معاون رئیس دانشگاه تهران، (پرفسور)رضا، یک جوان تحصیلکرده آمریکا و یک ایرانی مجرد است که اخیراً به ایران برگشت تا مطالبی را برای رساله اش جمع آوری کند. اما بعداً به طور قابل توجهی آن قدر تحت الشعاع پول و شخصیت شغلی جدیدش قرار گرفت که در تهران ماند،حداقل فعلاً مانده است.

زندیکی او به رئیس دانشگاه تاشانگر این است که او دسترسی به اطلاعات داخلی امور دانشگاهی دارد. معیناً تاکنون خود را آن قدرها به ماهوش و زنگ نشان نداده است که موضع داخل دانشگاه را تشریح کند. سلهای زیاد غیبت او در ایران در بعضی از قضاوت‌های سیاسی سده‌ای که عادتاً انجام می‌دهد، مخصوصاً درمورد امور دانشجویان منعکس شده است.

به هرحال، درطول زمان، بهرامپور ممکن است که ثابت کند نظریه بالا خیلی تند بوده و یک منبع مفید از آب در آید. حداقل او در سمتی خواهد بود که می‌تواند اطلاعات رئیس دانشگاه، رضا را ازبازی کند و شاید بتواند جای خالی معلومات سفارت را که مربوط به اطلاعات واقعی در مورد دانشگاه تهران است پر کند.»

عطش اطلاعاتی کارشناس سفارت آمریکا به شناخت و ارزیابی مسائل دانشگاه تهران در این اظهارنظر، جایگاه دانشگاه تهران و علقه آمریکا به دسترسی به اطلاعات آن و نفوذ و تأثیرگذاری بر روند جریان‌های آن را به خوبی نشان می‌دهد.

آن دلبلیو سماکیس در ادامه معرفی رابطین سفارت آمریکا، اسامی را از میان روزنامه نگاران و مترجمان مطبوعاتی مطرح می‌کند که از جمله آنان ناهید بیات است. گزارش سماکیس درباره وی چنین است:

ت. حیانت در حکمیت

وقتی که معاویه و عمرو عاص ادامه جنگ صفین را به ضرر خود دیدند و شکستشان را حتمی دانستند به فکر چاره افتادند و تنها چاره را درسوه استنفاد از سادگی و تفاتی که در بین لشکریان بود می‌دیدند. و بهترین راه برای ایجاد نفاق بین لشکریان و در نتیجه جلوگیری از شکست در جنگ، برسر نیزه کردن قرآن بود، این حيله جواب داد و کار را به حکمیت کشاند. و حضرت مجبور شد بپذیرد یک نفر نماینده معرفی کند تا با نماینده معاویه برای حل و فصل دعوی بین خود با معاویه مذاکره کرده و بر مبنای قرآن قضاوت کنند.

معاویه عمرو بن عاص را به عنوان نماینده خود معرفی کرد و شامیان در مورد تمردی بی‌مرواوعاص هیچ اعتراضی نداشتند و بر حکم قرآن دادن وی اتفاق نظر داشتند. اما در لشکر علی(ع) تفرقه ایجاد شد و با نماینده پیشنهادهی علی(ع) که ابن عباس بود مخالفت کردند و ائمت و یاران‌ش با اصرار ابوموسی اشعری را به عنوان حکم (قاضی) بر علی(ع) تحمیل شد. ابوموسی اشعری در آن زمان در ناحیه‌ای از شام به سر می‌برد که یکی از غلامانش به وی خبر صلح را داد، و لا یعدوا به الی غیره فی الحکم آورد و همین که شنید حکم قرآن داده شده گفت:الله و الله و انالیه راجعون؛ معنی ظاهری این جمله این است که ابوموسی دوست نداشت حکم قرآن داده شود؛ ولی وقتی به اردوگاه علی(ع) رسید، بپذیرفت که حکم باشد. عمرو عاص و ابوموسی در رمضان سال ۳۸ ق ه در دومه الجندل منطقه‌ای بین شام و عراق گرد آمدند، طبق عهدنامه حکمیت بناشده بود دوری دو حکم درباره درگیری علی(ع) و معاویه باید مطابق قرآن و سنت نبوی باشد؛ در متن عهدنامه آمده است: «... علی ان علیا و معاویه أخذ علی عبدالله بن قیس و عمرو بن العاص عهد الله و میثاقه، و ذمته و ذمهٔ رسوله ان یتخذا القتران اماما، و لا یعدوا به الی غیره فی الحکم بما وجدها فیه مسططورا، و ما لم یجدنا فی الکتاب رده الی سنهٔ رسول الله الجامعه، لا یتعدمان لها خلافا، و لا یغیان فیها شیهه؛» (علی (ع) و معاویه از عبد الله بن قیس و عمرو عاص عهد و پیمان گرفتند و به خدا و رسول خدا سوگندشان دادند که قرآن را ملاک حکم خود قرار دهند و از احکام آن آینه‌چند در آن نوشته‌می‌یابند تجاوز نکنند؛ و آنچه را در کتاب خدا نیافتند به سنت پیامبر (ص) مراجعه کنند و از روی عمد بر خلاف آن عمل نکنند و در جستجوی شبهه نباشند.)

عبدالله بن قیس از ابتدای ملاقات با عمرو عاص حيله گر باید مواظب **روز موعود فرارسید و دو طرف در دومه الجندل جمع شدند. اما دست او را گرفت بر سینه خود چسباند و گفت:ای برادر مدت دوری از تو، طولانی شد و مشتاق دیدار تو بودم. خلاصه بر سر یک سفره می‌نشستند و می‌خوردند و از هر دری می‌گفتند و می‌شنیدند. و این آغاز باخت ابوموسی در برابر عمروعاص بود.**

و می‌شنیدند. و این آغاز باخت ابوموسی در برابر عمروعاص بود. طبق عهدنامه مذاکرات باید طبق قرآن و سنت پیامبر(ص) صورت می‌گرفت و براساس مبانی قرآنی اگر گروهی از مسلمانان به گروهی از مسلمانان ظلم کنند، اول یغی خواهدی می‌شوند و در صورتی که قابل اصلاح نباشند باید با آنان جنگ کرد؛ خداوند متعال در آیه ۹ سوره حجرات می‌فرماید:

«إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَمْضُوا بَيْنَهُمَا يَوْمَهُ نَبْتًا يَبُوءُ الْاٰخَرٰى فَمَا لِيْذٰلِكَ عَلٰى الَّذِيْنَ قَاتَلُوْا اَلَّذِيْنَ تَبٰىءُوْا اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ ...» (و اگر دو دسته از مؤمنان جنگ کنند، میان آنان را آشتی دهید پس اگر یکی از آن دو بر دیگری ستم کرد با آن کس که ستم می‌کند جنگ کنید تا به فرمان خداوند باز گردد...)»

پیداست وقتی معاویه و یاران‌ش از بیعت با حاکم اسلامی سر باز زده و به جنگ با آنان برخاسته آغازگر جنگ شدند مصداق بارز اهل یغی گردیده و سزوار جنگیدن بوده‌اند. ولی چنان که گذشت ابوموسی با جعل حدیثی از رسول خدا(ص) جنگ حمل و صفین را فتنه‌ای خواند که راه نجات در آن فتنه کناره گیری بود.

در نتیجه مبنای فکری ابوموسی با قرآن مجید تعارض داشت. از منظر او کسی که در جنگ شرکت نکرده بود نسبت به کسی که در جنگ شرکت جسته بود برای خلافت شایسته‌تر بود ازاین‌رو، درعین اینکه معتقد بود علی (ع) از نظر شرافت برتر از معاویه است؛ عبدالله بن عمر را برای خلافت پیشنهاد کرد؛ و برای آن دو دلیل اقامه کرد؛ یکی اینکه عبدالله بن عمر در جنگ مداخله‌ای نداشت؛ دوم اینکه بدین وسیله ستم عمر زنده خواهد شد؛ البته عبدالله بن عمر داماد (شوهر خواهر) ابوموسی نیز محسوب می‌شد و این نسبت نیز در پیشنهاد او بی‌تأثیر نبود؛ اما عمرو عاص این نظر را نپذیرفت. گفت: حکومت کردن مردی مردم برای مقام خلافت است.»

**روز موعود فرارسید و دو طرف در دومه الجندل جمع شدند. اما ابوموسی تا عمروعاص را دید دست او را گرفت بر سینه خود چسباند و گفت:ای برادر مدت دوری از تو، طولانی شد و مشتاق دیدار تو بودم. خلاصه بر سر یک سفره می‌نشستند و می‌خوردند و از هر دری می‌گفتند و می‌شنیدند. و این آغاز باخت ابوموسی در برابر عمروعاص بود.**

یک ساعتی ماند و کمی از آشفتگی و غربت و این که وابسته فرهنگی است و عاشق ایران حرف زد و کمی هم از احوال ما پرسید و بعد کمی نوشیدنی خورد و رفت. بدون این که ملتفت شویم، موقع بلند شدن تقویم کوچکش از جیب افتاده بود. البته آن یک تقویم جیبی نبود، دفتر یادداشت سیاهی که صفحات آن پر از علامت و حروف اختصاری بود. شاید حرف‌ها، علامتی بود برای این که شخصی را به ناهار یا شام دعوت کند. صفحات را ورق زدیم و دست آخر به این نتیجه رسیدیم که شاید سیاهه اسامی افرادی خاص بودند. کمی بعد به این شک افتادیم که شاید همه این‌ها هیچ مفهوم خاصی نداشت و زاینده اوام و تصورات ما سه نفر بود.

## نمایش آزادی در پارک لندن!

از گشودن و سرک کشیدن به دفتر شخصی او ناراحت شدم اما از آن‌جسا که او رفته بود و برای بازگرداندن آن باید راهی پیدا می‌کردیم، ناراحتی‌ام بی دلیل بود.

نازنین پرسید:

– اگر واقعاً جاسوس باشد چه؟ البته شاید هم نباشد چرا یک جاسوس باید همه چیز را در تقویم بغلی با خودش این طرف و آن طرف ببرد. سهیل شانه بالا انداخت که نمی‌دانم، شاید این طور باشد، شاید هم نه اما مالیاتی که خانواده‌های وابسته به دربار بابت هرگزهایشان می‌پردازند، روز به روز بیشتر می‌شود و تعجبی ندارد که اگر برای تأمین این هزینه‌ها مجبور شوند از بچه‌هایشان استفاده کرده و آن‌ها برای ساواک خیرچینی کنند. به نظرم او خیلی برای شغل‌اش جوان است، بعید نیست از همین خانواده‌ها باشد.

بعد با کنجکای بیشتری صفحات را ورق زد. چیز به درد به خوری دستگیرش نشد. عاقبت دفترچه را بستیم و کناری گذاشتیم. مسلم بود که دیگر به آن شخص اعتماد نمی‌کردیم. در حالی که ممکن بود او خودش یکی از مبارزینی باشد که در این سوی مرزها مخفیانه علیه حکومت مبارزه می‌کند. اما اصلا از کجا معلوم که راست گفته باشد؟ به توصیه سهیل باز وانمود می‌کردیم که چیزی درباره دفترچه نمی‌دانیم و با این کار او هرگز متوجه شکمان نسبت به خودش نمی‌شود. این تصورات که چند ساعتی ما را به خود مشغول کرده بود، روزهای بعد کمرنگ و به تدریج فراموش شد، چرا که ما دیگر هرگز آن مرد را ندیدیم.

\*\*\*

میهمانانی که لیون تلفنی از آمدنشان خبردار شده بود، به پانسیون ام‌اند. دوبرائی پوش آبی کوچک و یک بارانی پوش خاکستری و یکی سیاه، – این‌ها آقای ادمز و خانواده‌اش هستند که از لهستان آمده‌اند، مدتی پیش ما می‌ماند تا کار رفتشان به فلسطین درست شود.

این‌ها نیز در خطاب به من می‌گود که تازه به میز صبحانه رسیده‌ام. خانم ادمز زن زیبا و کم‌رو و در عین حال نحیفی است که لیخند کم‌رنگی به لب دارد. زبان انگلیسی را نمی‌داند و به لهستانی با بچه‌های حرف می‌زند.

مرد با انگلیسی‌ست و با شکسته‌ای از لیون تشکر می‌کند و برای این‌ها که بچه‌ها اتاق را با کفش‌هایشان گلی کرده‌اند، عذرخواهی می‌کند. لیون لیخندی از روی آرامش می‌زند و می‌گوید:

– این وظیفه دینی‌ماست که در هر شرایطی به همکیشان خودمان خدمت کنیم.

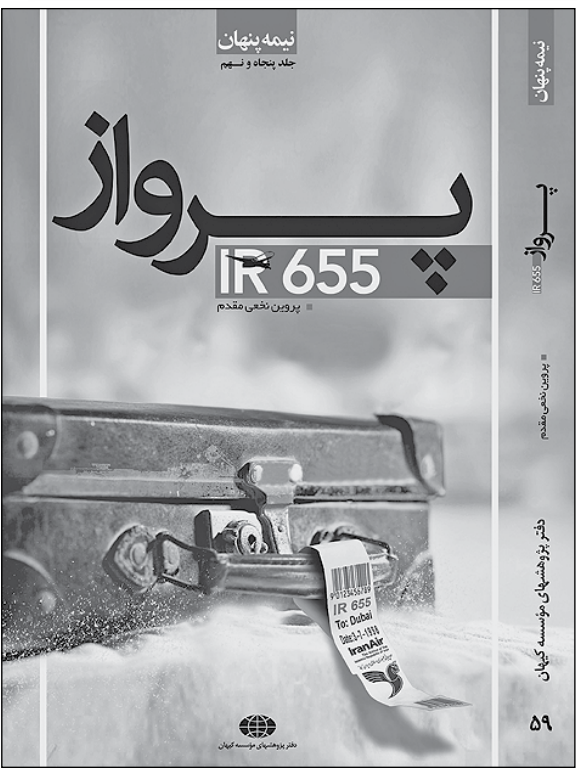
این جمله را قبلاً هم از لیون شنیده بودم، به‌یودای طوری تربیت می‌شوند که در هر کجای دنیا به هم کیشان خود خدمت کنند. وابستگی آن‌ها به شعائر دینی‌شان به قدری زیاد است که کمتر کسی را می‌توان

### پاورقی

Research@kayhan.ir



## نمایش آزادی در پارک لندن!



یافت که تغییر مذهب دهد؛ مگر این‌که هدف خاصی را دنبال کند. لیون عصر همان روز ترتیب لباس‌های تازه‌ای را برای میهمانان زنده‌پوش‌اش داد و به نظرم بچه‌ها به قدری خوشحال شدند که انگار یکی از عیدها را جشن گرفته‌اند.

لیون به آن‌ها قول داد که در سرزمین جدید صاحب چیزهای بهتری می‌شوند و برایشان توضیح داد یهودیانی که در سرزمین‌های دیگر وضعیت مناسبی ندارند، حتی در شهرک‌های یهودی‌نشین فلسطین به آرامش و زندگی بهتری خواهند رسید.

\*\*\*

شب‌ها قبل از خواب می‌گوشم خودم را با جزئیات صورت کسانی که دوستشان دارم، سرگرم کنم، تصویر شیرین را بیش از چند بار با همه خطوط به خاطر می‌آورم، نه! واقعیت این بود که او را به کمال زیبا نمی‌بینم، سبیدی پوست صورت و دست‌اش خیره‌کننده نیست، چشمانش آن شعله درخشانی را که هر جوانی از محبوب خود می‌طلبد، ندارد. حتی دندان‌هایش هم از نظم مروارید گونه بی‌بهره‌اند. با این حال در این چهره چیزی است که همه چیزش با هم متناسب به نظر می‌رسد. آن سر و گردن بلند با صورت بیضی و بینی کوچک و ابروهای کشیده‌اش و لب‌هایی که به سرخی می‌زنند، همه با هم هماهنگ هستند. درست مثل یک مجسمه

قرار بده علی(ع) فرمود: «لست اثق برأی اِبی موسی، و لا بحزمه، و لکن اجعل ذلک لعبد الله بن عباس؛» (من به نظر ابوموسی اطمینان ندارم، به حزم او نیز اعتمادی نیست، ولی این کار را به عبدالله بن عباس بسپارید.) احترف بن قیس وقتی که در مورد حکم با علی(ع) گفتگو می‌کند، ابوموسی را فردی کم مایه معرفی می‌کند و می‌گوید که تیغش برآن نیست و شایستگی این کار را ندارد. ابوموسی مردی است که من عصاره عقل و فہمش را دوشیده و او را سنجیده و بسیار سطحی و کند ذهنش یافته‌ام، وی خود از یمن است و قوش با معاویه هستند.

ایمن بن خزیم اسدی که از مردم شام بود و در جنگ شرکت نکرده بود در مورد حکم قرار دادن ابوموسی چنین می‌سراید:

لو کان للقوم رای یهتدون به بعد القضاء، رموکم باین عباس

## رئیش خواص در حکومت علوی – ۲۸

ابتدا به سخن کن و حکم را بیان نما. عبدالله ابن عباس که از سوی علی(ع) ناظر مذاکره بود به ابوموسی گفت: اول بگذار او مورد توافق را اعلام کند بعد تو اعلام کن؛ عمرو مرد خدعه گری است؛ا می‌ترسم به دروغ نزد تو بگویم من با پیشنهاد شما موافقم، ولی بعد از اینکه جلوی مردم آن‌را مطرح کنی با تو مخالفت کند؛ ولی ابوموسی گفت: این فکر را از خودت دور کن ما باهم توافق کرده ایم. ابوموسی بالای منبر رفت و ابتدا به سخن نمود و گفت: ما در کار امت فکر کردیم راه بهتر از این نیافته ایم که کار حکومت را به شورای مسلمانان واگذار کنیم و تا آنان هر که را دوست داشتند خلیفهٔ انتخاب کنند؛ و من علی و معاویه را عزل کرده ام!

عمرو نیز گفت: «أُتِغَلَّ صَاحِبُهُ كَمَا خَلَعَهُ وَ أُتِيبَ صَاحِبِي مَعَاوِيَةَ فِی السَّلَافَةِ فِإِنَّهُ وَلِيٌّ عَظِيمٌ وَ الطَّالِبُ بِذِمَّةِ وَ أَحَقُّ التَّمَانِ بِمَقَابِلِهِ؛ من علی را از خلافت خلع همان گونه که او عزل کرد، ولی رفیقم معاویه را به خلافت نصب می‌کنم، او ولی عثمان و طالب خویش و شایسته‌ترین مردم برای مقام خلافت است.»

هر چند بعد از علی شدن و اعلان حکم، ابوموسی، عمرو را تکذیب کرد لکن عمرو نیز وی را تکذیب کرد.

زمینه لغزش‌ها

درباره ریشه لغزشهای ابوموسی دو نکته قابل توجه است نکته اول این است که او نسبت به اهل بیت(ع) بدبینی و بدخواهی‌هایی در دل داشت؛ ازاین‌رو، امیرمومنان(ع) هنگامی که او مانع شرکت کوفیان در جنگ جعل شد؛ خطاب به او نوشت:

«فما هذا أُولَ یومنا منک، و آن لک فینا لهات و هنیات؛ این اولین روزی نبود که شما به ما خیانت کرده‌ای، تو پیش از این نیز نسبت به ما بدی‌ها روا داشته‌ای.»

نکته دوم اینکه عبدالله بن قیس مردی احقم و س ساده و غافل بود و اسام علی(ع) از اول با حکم بودن وی مخالف بود و آنرا برای این کار مناسب نمی‌دانست. وقتی که ائمت و اطرافیان گفتند: ابوموسی را حکم بپذیرم در حجامت کردی.»

نکته سوم درباره او این است که وی در بی موقعیت خود بود تا منافع اسلام و مسلمانان، آنگاه که به عنوان حکم انتخاب شد سعی کرد خلافت را به داداش بسپارد و آنگاه که در حکمیت به نتیجه مطلوب نرسید؛ بعد از جریان حکمیت به مکه رفت و در آنجا اقامت گزید و نزد وی رفت و آمد می‌کرد. او در برنس اسود نزد معاویه آمد بعد از برگشتش معاویه گفت وی نزد من می‌آید تا والی یکی از شهرها گردد، ولی این را نخواهد دید.

**ابومسعود انصاری**

نامش عقبه بن عمرو و از انصار مدینه بوده؛ او از کم‌سن‌ترین افرادی

صفحه ۶
شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۵
۲۳ رجب ۱۴۳۷ – شماره ۲۱۳۳۱

که هر آدمی هر چه گیج و منگ، لحنه‌های بازی می‌ایستد و این موجودی را که آفریده هنرمندی توانا و چیره دست و نکته بین است را تماشا می‌کند. می‌اندیشم: «چرا دیشب او را در خواب این‌گونه دیدم که لوجوانه مرا نگاه می‌کرد، چرا موقع رفتن آن‌گونه لیخند زد، اگر چیزی به اسم دل در سینه‌ی می‌داشت باید که تا حالا از غصه می‌ایستاد. باید که از غم آب می‌شد. با این حال خدایا... او را ببخش، نمی‌خواهم به او فکر کنم. امشب را فکر می‌کنم و دیگر رهایش می‌کنم.» اما صبح روز بعد و روز بعد، اولین تصویری که به محض بیدار شدن، به نظرم می‌رسد، تصویر اوست، بقیه روز با او در بحثی طولانی و پایان‌ناپذیر می‌گذرد، بحثی که اغلب به بی‌زاری از خودم منجر می‌شود.

چرا هیچگاه به او نگفتم‌ام که چقدر برایم اهمیت دارد؟

چرا وقتی فرصت داشتمت شجاعت گفتن چیزهایی که در درونم می‌گذشت را پیدا نکردم؟ اگر خودم را در مقابلش آن قدر حقیر نمی‌دیدم، اکنون زندگی به شکل دیگری می‌گذشت.

\*\*\*

یکشنبه‌ها پارک بزرگ شهر پر از ازدحام و چهارپایه و رنگ و صداهای مختلف است. یک نفر روی چهارپایه‌ای ایستاده و از حوقی که نگرفته شکایت می‌کند. چند نفری دورش جمع می‌شوند و با فاصله‌ها نامنظم کم و زیاد می‌شسوند. می‌آیند، دمی می‌مانند و بعد بی‌صدا می‌روند. کمی آن سوتر چهارپایه‌ای دیگر و یکی که به‌خاطر حقوق شهروندی چیزهایی می‌گوید، سهیل می‌گوید:

– این‌ها اغلب از طرف حکومت آزادند که بیایند این‌جا و حتی به ملکه بسد و بیراه بگویند، خب چند تا بد و بیراه که به جایی بر نمی‌خورد. فقط انعکاس صدای طبل آزادی را بیشتر می‌کند. ضمن این‌که وقتی هر کسی حرفش را بزنند، دیگر فریاد نمی‌شود که توی گلو بماند. بعد از چند داد و فریاد آدم می‌رود بی‌ی کارش و ختم غائله. این اعتراض‌ها هیچ‌وقت تبدیل به حزب و دسته و نظاهرات نمی‌شود. آدم‌ها می‌آیند و دمی گوش می‌کنند، به ظاهر سری به تأیید تکان می‌دهند و بعد می‌روند؛ و در پایان روز انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده است، همه به خانه‌هایشان می‌روند، می‌دانی چرا؟ چون وقتی برای رفتن دهها مسیبر باشد، معمولاً آدم دچار تردید است، برای همین هم سرت آدم چندین بار متفاوت انتخاب می‌کند که هیچ یک راه هم به پایان نمی‌رساند، این همه تشتت، ذهن را به پریشانی می‌برد و برای همین هم اغلب آدم‌ها ترجیح می‌دهند که فقط به خود و کارشان مشغول باشند. به نظرم آن‌ها احساس حماقت می‌کنند اما با این وجود خودشان را خوشبخت می‌دانند.

در صدای سهیل زنگی است که مدام تکرار می‌شود، کلمات و واژه‌هایش تند از مقابل گذشته و تنها یک جمله مانده که ذهنم در خودش تکرار می‌کند: «آن‌ها احساس حماقت می‌کنند اما با این وجود خودشان را خوشبخت می‌دانند.» به خودم می‌گویم: «من احساس حماقت می‌کنم ولی چرا خودم را خوشبخت نمی‌بینم؟»

\*\*\*

کافه مثل همیشه پر بود از مخلوط بوهای عطر و صابون و سیگار و عرق تن و حافت الککل. ورود ما تقریباً هیچکس را تکان نداد، فقط چند نفری در سبب کنجکای سررشان را بالا گرفتند و بعد دوباره به کار خودشان مشغول شدند.

خطری نیست، هیچکس کاری به کارمان ندارد، ماشین‌ها می‌آیند

می‌ایستند، خالی و دوباره بر می‌شوند و می‌روند. تردی تا شلوغ است، مقابل

میزی می‌نشینم که سهیل در آن سوشن نشسته، چیزی می‌خوریم. غذا

به مزاجمان خوش نمی‌آید، کمی از طعم بد سوسپ حرف می‌زنیم و بعد

می‌رویم سراغ موسیقی و ادبیات و دست آخر سر از سیاست در می‌آوریم.

### صفحه پاورقی

**روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود**
**تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳**
**Research@kayhan.ir**

بازارهای تهران

بود که در سالهای آخر حضور رسول خدا(ص) از مدینه به مکه آمد و در منی با رسول خدا(ص) پیمان وفاداری بست و در جنگ احد و سایر جنگ‌های صدر اسلام شرکت داشت. از زبان او از رسول خدا(ص) روایت نقل گردیده است.

او از اصحاب علی(ع) به شمار می‌آمد؛ ولی در جنگ جمل علی(ع) را یاری نکرد و با ابوموسی اشعری در کناره‌گیری از جنگ جمل هم‌داستان شد. وقتی که عمار برای تحریک مردم کوفه برای شرکت در جنگ جمل به کوفه آمد ابومسعود و ابوموسی اشعری نزد عمار آمدند و به عمار گفتند از زمانی که مسلمان شده‌ای تا کنون ما کاری زشت‌تر از این کارت که مردم را دعوت به جنگ می‌کنی سراغ نداریم؛ عمار هم در پاسخشان فرموده: من هم از زمانی که شما مسلمان شده‌اید تا کنون عملی زشت‌تر از این کارتان سراغ ندارم که مردم را دعوت به کناره‌گیری از شرکت در جنگ می‌کنید.

او خود را فقیه می‌دانست و برای مردم در امور دینی فتوای نادرست صادر می‌کرد، امیرمومنان(ع) وی را به علت فتواهای نادرستش توبیخ کرد و وجوه می‌خواند.

**عبدالله بن سلام**

شیخ وی را از اصحاب و راویان نبی اکرم(ص) شمرده است. وی از یهودیان قبیله بنی‌قینقاع بود که پس از هجرت نبی اکرم(ص) به مدینه به شرف اسلام درآمد و رسول خدا(ص) نامش را از حصین به عبدالله تغییر داد. عبدالله از طرفداران و حمایت‌جانشان به شمار می‌آمد. در جریان محاصره و قتل عثمان سعی نمود مردم را از دور خانه عثمان مترق نماید. وی مدعی بود که آیات ۱۰ سوره احقاف و ۴۳ سوره رعد (قل کفٰی لکم الله شهیدای بینی و بینکم و من عنده علم من الکتاب؛ بگو خدا بین من و شما شاهد است و کسی که علمی از کتاب دارد)، در شئآن او نازل گردیده است. در حالی که وقتی این خبر به سعید بن جبیر رسید آن را تکذیب کرد و گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که این سوره در مکه نازل شده است و عبدالله بن سلام در مدینه مسلمان شد. و هنگامی که این مطلب به امام باقر(ع) گفته شد آن را تکذیب کرده فرمود: مقصود از (من عنده علم من الکتاب) علی بن ابی طالب است.

از برجستگی‌ها و دلایل شهرت او علم و دانش او به شمار می‌آمد که به‌گونه‌ای که روایاتی از بسزرگان اصحاب در مورد مرتبه علمی او وارد

**مبنای فکری ابوموسی با قرآن مجید تعارض داشت. از منظر او کسی که در جنگ شرکت نکرده بود نسبت به کسی که در جنگ شرکت جسته بود برای خلافت شایسته‌تر بود ازاین‌رو، درعین اینکه معتقد بود علی (ع) از نظر شرافت برتر از معاویه است؛ عبدالله بن عمر را برای خلافت پیشنهاد کرد.**

گردیده، عبدالله به سال ۴۳ هجری درگذشت. وی از فقهاء و از دوستان ابوموسی اشعری و استاد پسرش ابوبرده بود. او از کسانی بود که پس از بیعت اصحاب و تابعین با علی(ع) از بیعت کردن با آن حضرت خودداری نمود. از حضرت پرسیدند چرا دنبال او کسی را نمی‌فرستی؟ حضرت فرمود: (لاجاهه لانی منی لا لجاهه لک فینا؛ به کسی که به ما نیازی ندارد نیازی نیست) و بدین وسیله مشروعیت حکومت علی(ع) را زیر سوال برد.
**بخش چهارم: عالمان، قاضیان، خطیبان، شاعران، دوستان یوقا و سایر چهره‌های متنفذ**
دسته دیگر از خواص حکومت امیرمومنان(ع) کسانی بودند که در اثر بی‌صبرتی از همراهی بس آن حضرت خودداری ورزیده اند، میزان انصراف و لغزش این گروه فراز و فرودهای زیادی داشته‌برخی از آنان از محبان حضرت بوده، ولی در برخی از مواقف لغزش‌هایی داشته و بعد از مدتی به حضرت ملحق شده‌اند، اما برخی دیگر به دشمنان آن حضرت پیوسته و لغزش‌های بزرگ و نابخشودنی نسبت به آن حضرت در تاریخ به ثبت رسانده‌اند. در این فصل ضمن معرفی آنان و لغزشگاه‌هایشان عوامل لغزش‌هایشان در حد امکان بیان می‌شود.